

# سه شخصیت

خودشیفته

مرزی

افسرده-شیدا

## فهرست مطالب

۷.....	دیباچه
۹.....	قدردانی
۱۱.....	درباره نویسندگان
۱۳.....	مقدمه
۱۷.....	فصل ۱ خودشیفته
۴۸.....	فصل ۲ مرزی
۷۲.....	فصل ۳ افسرده-شیدا
۹۹.....	گفتگو با ساشا بولاس
۱۱۴.....	واژه‌نامه انگلیسی به فارسی
۱۱۷.....	واژه‌نامه فارسی به انگلیسی
۱۲۰.....	شاهکاری از کریستوفر بولاس

## مقدمه

این نوشتارها از سخنرانی‌های ایرادشده برای روانکاوان، روان‌شناسان تحلیلی و روان‌درمانگرانی که در کارگاه‌های شیکاگو (۲۰۰۷-۱۹۹۱) و همایش آریلد (۲۰۱۰-۱۹۸۳) شرکت کردند، جمع‌آوری شده است. در کارگاه‌های شیکاگو گروه‌های هشت نفره به مدت حداقل ده سال، سه بار در سال گرد هم می‌آمدند و اکثر اعضا حداقل به مدت ده سال شرکت کردند. همایش آریلد سالانه به مدت سه روز برگزار می‌شد و سی بالینگر از سوئد و دانمارک در آن شرکت می‌کردند، از بین آنها حداقل بیست و پنج نفر از اعضا حدود بیست و هفت سال شرکت کردند.

هر دو گروه بر کار بالینی تمرکز داشتند. تمرکز هر یک از جلسات روی بررسی یک مورد خاص بود و به روانکاوا ارائه‌دهنده اجازه می‌داد تا چندین ساعت را به شرح اصول اختصاص دهد و مورد خود را به‌طور عمقی مورد بحث قرار دهد. این شایع بود که یک مورد پس از سال‌ها دوباره ارائه شود؛ البته، در بعضی مواقع یک مورد بیش از یک دهه پیگیری می‌شد.

شرکت‌کننده‌ها بالینگران پیشکسوت بودند. آنها باسواد بودند و با اصول کار روان‌تحلیلی روی اختلالات شخصیت آشنا بودند. خیلی از آنها با پیتر جیواکینی که من او را در میانه دهه ۸۰ شناختم، مطالعه کرده بودند. او نیز در سال ۱۹۹۰ در همایش آریلد شرکت کرد و هر دو گروه توانستند از درک بینش‌های عمیق او درباره راه و چاه کار کردن با چالش‌برانگیزترین الگوهای شخصیتی، بهره‌مند شوند. همه شرکت‌کننده‌ها به متون اصلی اتو کربنرگ، هاینز کوهوت و هارولد چارلز مسلط بودند. ما همچنین نوشته‌های آندره گرین، مسعود خان و دیگر روانکاوان اروپایی را که به تفصیل درباره مشکلات شخصیت نوشته بودند، مطالعه کردیم.

نوشتارهایی که اینجا ارائه شده، بر این فرض هستند که شما با پیشینه کارهای دیگر

روانکاوان که دربارهٔ این موضوعات نوشته‌اند، آشنایی دارید. آنها به عناصر گزینش شده‌ای از سه تیپ شخصیتی تأکید دارند و به هیچ عنوان قصد گزارش جامعی از تمام جنبه‌ها را ندارند. هدف اصلی این سخنرانی‌ها معطوف به کمک کردن به بالینگرها برای وارد شدن به دنیای روانی این سه شخصیت است و با در نظر داشتن این زمینه، هر بخش با یک داستان اول شخص از موضع خود در دنیا خاتمه می‌یابد. تنها هنگامی که خودمان را در جایگاه منطبق این شخصیت‌ها قرار دهیم، می‌توانیم شروع به شناختن و همدلی با راهبردهایی که آنها برای تحمل دوره‌های چالش‌انگیز شکل داده‌اند، کنیم.

تمرین بیان کردن افکار از زبان اول شخص، فنی است که در دوران دانشجویی تحصیلات تکمیلی ادبیات انگلیسی به آن پی بردم. من در مواجهه با پیچیدگی‌های شخصیت‌هایی که به‌طور گیج‌کننده‌ای شبیه به نظر می‌رسیدند، متوجه شدم که اگر از زبان آنها سخن بگویم (یا بنویسم) بهتر می‌توانم با آنها مواجه شوم. دنبال کردن زنجیرهٔ کارهایی که آن شخصیت در دنیای بیرونی انجام می‌داد، به افشای حتمی منطق شخصیت فرد می‌انجامید. بخش اول *نهنگ قاتل اثر ملویل* را به‌عنوان یک نمونه در نظر بگیرید. اسماعیل می‌گفت: «من می‌خواهم به دریا بروم چون اگر نروم، یک نفر را خواهم کشت»، وقتی افکار و اعمال متعاقب او را دنبال می‌کنیم، می‌بینیم که بسیاری از قواعد تکراری در رفتار او به افشای فرض‌های اساسی‌ای می‌انجامند که منطق شخصیت او را هدایت می‌کنند.

ابتدا مهم است اشاره کنیم هیچ‌گاه دو فرد خودشیفته، دو فرد مرزی و دو فرد افسرده‌شیدا یکسان نیستند. در حقیقت فارغ از برخی قاعده‌های مهم شخصیتی، ممکن است آنها ویژگی‌های مشترک اندکی داشته باشند. آنها به دلایل بسیار متفاوتی، شیوهٔ خاص خودشان را دارند، اما با وجود این می‌توان یک رابطهٔ تکراری بین دنیای ذهنی و دنیایی که در آن زندگی می‌کنند، برقرار کرد؛ بنابراین وقتی از توصیف‌های «خودشیفته»، «مرزی» و «افسرده‌شیدا» استفاده می‌کنیم، در حال شناسایی قاعده‌های کلی هستیم که این افراد در آن اشتراک دارند. هر اختلال شخصیت، باروری پذیرا و گیوای شخصیت را به شکل متفاوتی محدود می‌کند. در رودخانه‌های هشیار آنها، که

بسیار متنوع هستند، انواعی از سیل وجود دارد که همگی در آن اشتراک دارند، مکانیسم‌های شخصیتی که مستقل از اعمال روزمره عمل می‌کنند و نسبتاً قابل پیش‌بینی هستند.

در ریشه تمام اختلالات شخصیت، رنج روانی وجود دارد و مزیت هر ساختار روانی این است که تکرارپذیری آن، آشفتگی فرد را قابل تشخیص می‌کند. ممکن است در روانکاوای ماه‌ها طول بکشد تا ساختار قاعده‌ای بیمار را درک کنیم اما اگر با یک فرد خودشیفته، مرزی یا افسرده-شیدا سر و کار داشته باشیم، به تدریج می‌توانیم این خصیصه‌های شخصیتی و جنبه‌های هوشمندانه آن را شناسایی کرده و تشخیص دهیم. چه مشکل را به‌طور عمده زیستی در نظر بگیریم و چه آن را نتیجه اختلال در نظم مادرانه یا تنگناهای غیرممکن زندگی واقعی بدانیم، هر اختلال یک تلاش هوشمندانه برای حل کردن یک بحران وجودی است.

با وجود اینکه این راه حل‌ها می‌توانند در نوع خودشان بسیار اختلال‌زا باشند، اگر بالینگر هوشمندی خاص آنها را درک کند و به درمان‌جو کمک کند که این را بفهمد، سرانجام فرایند طبیعی سم‌زدایی می‌تواند آغاز شود.

## فصل ۱

# خودشیفته

افسانه نارسیس که خودشیفتگی اش، رابطه او با دیگران را به حاشیه می راند، احتمالاً اولین تشخیص شخصیت آشکار است که در فرهنگ غربی پدید آمد. این داستان معنای یک عقده مقاوم به درمان را در قالب تصویر بازتاب یافته از خود نارسیس که بیش از تنها یک انعکاس سطحی است، می گنجاند. داستان به ما می گوید که نیمف اکو پیش تر بابت پرحرفی توسط هرا تنبیه شده است. او دیگر نمی تواند مکالمه‌ای را آغاز کند و تنها می تواند آنچه را که توسط دیگری گفته شده، تکرار کند. وقتی او نارسیس نوجوان را می بیند، از زیبایی او جا می خورد و او را دنبال می کند اما نمی تواند با او صحبت کند. وقتی نارسیس او را می بیند، او را رد می کند و او در تنهایی و به آرامی می میرد. سپس نمسیس (الهة انتقام) اوضاع را علیه نارسیس دگرگون می کند. نارسیس به دریاچه‌ای می رود که پیش از آن در آنجا هیچ گاه انسان‌ها یا حیوانات باعث مزاحمت او نشده بودند و درحالی که خم می شود تا آب بنوشد، انعکاس خودش را می بیند و عاشق تصویر خودش می شود اما هر بار که تلاش می کند خودش را به آب برساند تا خود را در آغوش بگیرد، [تصویر] ناپدید می شود. او نمی تواند برود و در عین حال قادر نیست به خواسته خود دست یابد. او نیز مانند اکو از عشق یک طرفه می میرد.

اگر اینها را به شکلی روانکاوانه در کنار هم بچینیم، می توان ارتباط بین دو شخصیت اصلی را به شکلی که در ادامه گفته می شود، تصور کرد. یک زن مسن تر مردی جوان را پیدا می کند، او مرد را دوست دارد ولی مرد از او بیزار می جوید. طبق

منطق این حکایت، داستان نارسیس در ادامه به داستان او شباهت پیدا می‌کند؛ اما نظریه فروید در باب منطق توالی بیان می‌کند که در واقع اکو به همان دلایلی توسط نارسیس طرد شده که توسط دیگران نیز طرد شده بود. حتی اگر آن‌گونه که افسانه بیان می‌کند، نارسیس به دلایل جسمانی از او امتناع کرده باشد، می‌دانیم که وی از پیش به دلیل پرحرفی آزاردهنده طرد شده بود.

روانکاوی منطق افسانه او را در تحلیل ساختار شخصیت خودشیفته دنبال کرد. مودل<sup>۱</sup> و دیگران اظهار می‌کنند که خودشیفته ابژه اولیه [مادر] را طرد کرده است زیرا او بسیار آزاردهنده تجربه شده است. خود در جایگاه دیگری، تصویر خودش را به عنوان یک ابژه اولیه<sup>۲</sup> جدید مستقر می‌سازد. هنگامی که خودشیفته تنها به تصویر خودش خیره می‌شود، همه چیز خوب است اما هر تلاشی برای ارتباط برقرار کردن با آن، او را نابود می‌کند. اگر به شکل دیگری بگوییم، هنگامی که دیگری تلاش می‌کند با خود ارتباط برقرار کند، خود دیگری را نمی‌پذیرد و دیگری متلاشی می‌شود. اکو تلاش می‌کند با نارسیس ارتباط برقرار کند و طرد می‌شود. نارسیس تلاش می‌کند با خود ارتباط برقرار کند و نابود می‌شود. هر دوی آنها در تلاش ویژه خودشان برای ارتباط برقرار کردن با دیگری می‌میرند.

روانکاوی که با فرد خودشیفته کار می‌کند، با این تنگنا آشنایی خواهد داشت. بیمار آب‌های دردسرساز را با خودش می‌آورد؛ جلسه را به مثابه دریاچه در نظر می‌گیرد. روانکاو همان‌طور که به او گوش می‌دهد، اغلب تلاش می‌کند بفهمد درحالی‌که درمان‌جو تمام وقت را صرف صحبت کردن درباره «زخم‌های خودشیفتگی» می‌کند، می‌تواند چه چیزی بگوید. این زخم‌ها تکه‌هایی از آنچه هستند که می‌بایست آینه

۱. تا جایی که می‌دانم مودل اولین روانکاوی است که این ارتباط را برقرار کرد که من آن را در سمینار وی در سال ۱۹۷۲، بخش روان‌پزشکی بیمارستان بث عزرائیل بوستون متوجه شدم.

۲. «ابژه اولیه» اولین تجربه نوزاد و خردسال از «دنیا» است. ما این ابژه را به‌عنوان دیگری مادری‌کننده در نظر می‌گیریم. به نظر می‌رسد که این مسئولیت بیش از حدی بر شانه‌های مادر می‌نهد و شاید دقیق‌تر این است که مادر را بیشتر شبیه یک روزنامه در نظر بگیریم که تنها اخبار را در بر می‌گیرد. داستان‌ها از منابع گوناگونی به دست می‌آیند.

آرمانی باشد و درمان جو عمیقاً مشغول تلاش برای احیای این دریاچه شفافبخش است. از سوی دیگر روانکاو خود را در جایگاه اکو می‌یابد که تنها زمانی می‌تواند صحبت کند که کلمات و علایق فرد خودشیفته را منعکس کند. اگر روانکاو-اکو<sup>۱</sup> اشتباهاً صحبت کند، ناگهان با رابطهٔ ابژه خاصی مواجه می‌شود: دریاچه‌ای که خود را متلاشی می‌کند. بهترین کار این است که منفعل و حمایت‌کننده باقی بماند، هر گونه مداخله‌ای که از درمان جو متمایز باشد، خطرناک است.

## تصویر از خود

شاید بارزترین جنبهٔ فرد خودشیفته، تقاضای ستایش شدن باشد. با وجود این، این تقاضا می‌تواند در سطوح بسیار ظریف اتفاق بیفتد. اگرچه او به‌طور ضمنی خودش را آرمانی‌سازی می‌کند، می‌تواند این فانتزی کامرواساز خود را از طریق آرمانی‌سازی به دیگران و یا روی فعالیت‌هایی در زندگی‌اش فرافکنی کند. این نوعی بده‌بستان را نشان می‌دهد. تو مرا آرمانی‌سازی می‌کنی؛ من تو را آرمانی‌سازی می‌کنم. او می‌پذیرد دیگران را تا حدودی در اجتماع آرمانی‌سازی شده‌ای که ساختهٔ خودش است، دعوت کند. این «قرارداد خودشیفته» است: من تو را به جایگاه رفیعی ارتقا می‌دهم؛ تو نیز این کار را برای من انجام بده؛ ما این تبادل را با دیگران مطرح می‌کنیم. این به شکلی دیگر تکیه‌گاه اطمینان‌بخشی برای یک احساس خودارزشمندی شکننده، فراهم می‌کند. زندگی در یک دنیای آرمانی‌سازی شده، آرمیدن زیر نورِ ساطع شده از ابژه آرمانی شده<sup>۲</sup> است.

فرد خودشیفته‌ای که کمتر آشفته باشد، ممکن است به دیگری اجازه دهد به او نزدیک شود، -برای مثال یک همسر- و این در بهترین حالت می‌تواند به آرمانی‌سازی دوطرفهٔ رابطه بیانجامد. البته اگر شریک فرد نیز خودشیفته باشد، چنین زوج‌هایی می‌توانند یک ارتباط قوی شکل دهند که امید است بتوانند از پس این شرایط سخت بر آیند.

---

1. Echo-analyst  
2. idealised object



درباره یکی از فرض‌های فرد خودشیفته بیندیشید، اینکه دیدن نسبت به گفتار یا نمادها ارجحیت دارد: «من آن کسی یا آن چیزی هستم که به نظر می‌رسد، باشم». همان‌طور که در ادامه خواهیم دید، این یک مشخصه بسیار مهم است. فرد خودشیفته از زبان به عنوان یک سیستم علامتی استفاده می‌کند. کلمات مانند ژست‌های چهره یا حالات بدن هستند: آنها قصد دارند خشنودی یا ناخشنودی فرد خودشیفته را نشان دهند. اگرچه خواسته ناهشیار خود همیشه در سطح نظم نمادین<sup>۱</sup> ارتباطاتی برقرار می‌کند، در کمال شگفتی فرد خودشیفته با تولید معنای خودش در تضاد است. در نظم نمادین، معنا می‌تواند توسط دیگری شنیده شود. در واقع، اشتراک‌گذاری انجام می‌شود و می‌تواند تفسیر شود. این مفهوم دوسویگی را فرض می‌انگارد اما فرد خودشیفته این را تنها تا زمانی به کار می‌گیرد که کلماتش به عنوان علامت‌هایی برای شکل دادن تعادل حیاتی مورد قبول واقع شوند. هدف ایجاد دنیایی از آرمان‌ها است و نه ایده‌ها. خود آرمانی یا ابژه آرمانی یک گشتالت تکمیل‌شده<sup>۲</sup> است و قدرت تصویر را از آن خود می‌کند.

همان‌طور که لکان تأکید می‌کند، سخن گفتن ایجاد اختلال در چیرگی تصویر است، کلمات تصویر را که همیشه «ارزشی برابر با صدها کلمه دارد»، می‌شکنند. صورت آوایی ذهنی خصومتی دارد که خود را تمرکززدایی می‌کند. صورت آوایی ذهنی همیشه به جای دیگری اشاره می‌کند و به دیگری شنونده، اجازه می‌دهد که در زمینه ارتباطی یک شرکت‌کننده مستقل شود.

در واقع برخی افراد خودشیفته از زبان بیزار هستند، زیرا آنها را از چیرگی تصویر و استفاده از کنترل غیرکلامی روی دیگران جدا می‌کند. اغلب چه در یک رابطه و چه در روانکاوی، فرد خودشیفته از علامت‌های چهره‌ای استفاده می‌کند (بالا بردن ابروها، درهم کشیدن چهره، برانداز کردن لجبازانه زمین)، یا برقراری ارتباط آوایی غیرکلامی (آه کشیدن، سرفه کردن) یا سکوت برای نشان دادن قصدمندی پیش‌کلامی<sup>۳</sup> خود. او

---

1. symbolic order  
2. accomplished Gestalt  
3. pre-verbal intentionality

حتی هنگامی که به رسایی و شیوایی صحبت می‌کند، نتیجهٔ مجموع صحبت‌هایش معطوف به نشان دادن قدرت خود به عنوان یک تصویر نسبت به دیگری است. این یک خصیصهٔ معمول شخصیت کاریزماتیک است؛ و به شکل تناقض‌آمیزی با وجود اینکه ممکن است آنچه گفته می‌شود عمیق یا جالب باشد، فرد خودشیفته هیچ علاقه‌ای به محتوای گفتار ندارد، بلکه تنها به گفتن آن علاقه مند است. حرف زدن، شکست دادن کلمات است.

فرد خودشیفته با تأکید بر اولویت دنیای غیرکلامی نسبت به کلام، از گونه‌ای هنر نمایشی به عنوان وسیله‌ای برای فریب دیگری استفاده می‌کند، هنگامی که نوبت به روانکاو می‌رسد، این کار را برای شکست دادن تلاش روانکاو در ساختن معنا انجام می‌دهد. فرد خودشیفته به جای آنکه به صدای روانکاو گوش کند، به رفتار او نگاه می‌کند. روانکاو حقیقی برای او در سکوت‌ها نهفته است؛ در قلمروی پیش‌کلامی.

## آرمان‌ها و آرمانی‌سازی

اکثر ما در طول دورهٔ نهنفتگی، یک خود آرمانی شکل می‌دهیم، این با فراخود (عامل قضاوت‌گر درونی)، متفاوت است. خود آرمانی ابژه‌ای است که خود آرزو دارد به آن تبدیل بشود. همان‌طور که می‌دانیم نوجوانی هم برای خودآرمانی‌سازی و هم برای عکس آن (ترس فاجعه‌انگیز از اینکه خود، رانده‌شده باشد)، یک دورهٔ بحرانی است، بی‌گمان این با خود آرمانی بسیار فاصله دارد. ما ابژه‌های بی‌نقصی می‌سازیم که می‌توانند مرکز عشق بی‌قید و شرط باشند و این با اصل لذت مطابقت دارد.

با این حال فرد خودشیفته ابژه را آرمانی‌سازی می‌کند تا در دنیایی زندگی کند که به زیرکانه‌ترین شیوه‌های ممکن، فاقد خصایص انسانی است. انسان‌ها ناقص هستند و این برای فرد خودشیفته غیرقابل پذیرش است زیرا او را در چنگ طبیعت بالقوهٔ دیگری، رها می‌کند. خود آرمانی‌شده باید دیگری را جایگزین کند و این جایگزینی اغلب از طریق افرادی میسر می‌شود که خود فرد خودشیفته را آرمانی‌سازی می‌کنند. از آنجا که او ابژه‌ها را آرمانی‌سازی می‌کند، باید با تنگ کردن عرصه، آن ابژه‌هایی را که در دنیای خودش برای چنین سرمایه‌گذاری‌ای در دسترس هستند، کنترل کند.